آیا اسلام یک دین جبری است؟

<"xml encoding="UTF-8?>

بعضی افراد که فقط آیاتی را می بینند که می گوید همه چیز به اراده خداست، خیال می کنند که قرآن چون فرموده همه چیز به اراده خداست پس قائل به اسباب و مسببات و از آن جمله قائل به اختیار و اراده بشر نیست. مخصوصا اروپاییها اغلب وقتی درباره اسلام اظهار نظر می کنند اسلام را العیاذ بالله یک دین جبری معرفی می کنند یعنی دینی که برای بشر هیچگونه اختیار و اراده ای قائل نیست. ولی واضح است که این، یک تهمت به قرآن است. من در کتاب کوچک «انسان و سرنوشت» این مسئله را تا اندازه ای بحث کرده ام. قرآن به شکلی عموم مشیت الهی و عموم قضا و قدر را قائل است که هیچگونه منافاتی بین آن و اختیار و اراده بشر نیست. از جمله آیاتی که مسئله اختیار و اراده بشر را به طور جدی مطرح فرموده است همین آیه و چند آیه بعدی است.

می گوید: ذلک بما قدمت ایدیکم نمی گوید این به موجب اعمال شماست، که بگوییم ما اختیار داشتیم یا نداشتیم. می گوید: بما قدمت ایدیکم به موجب کارهایی که به ست خودتان یعنی به اراده و اختیار خودتان بدون هیچ اجباری انجام دادید. خدا شما را مختار و آزاد آفرید فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (1) هر که می خواهد -یعنی به اختیار خودش- ایمان آورد و هر که می خواهد کفر بورزد. انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا (2) ما راه را به بشر نمودیم، این دیگر به خود او بستگی دارد که شاکر باشد یا کافر.

اینجا همین مطلب را ذکر می کند: ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید. اینها به دست و اختیار خودتان به وجود آمده است نه به دست خدا که در نتیجه ظلم باشد که کسی کار را مرتکب شده باشد، و عذاب را دیگری متحمل بشود؛ خدا کار را انجام دهد ولی عذاب را بر بنده بکند. نه، آنوقت می شود ظلم. و ان الله لیس بظلام للعبید و اینکه باید بدانید خدا هرگز به بندگان خود ظلم نمی کند. اینجا دو تا نکته است که باید عرض بکنم. یکی اینکه کلمه «عبید» آورده که علامت استرحام است. یعنی خدا چگونه به بنده خودش ظلم می کند؟! یعنی بنده از آن جهت که بنده است مستحق استرحام است. بنده در مقابل حق چیزی نیست که خدا بخواهد به او ظلم کند و حقش را العیاذ بالله پایمال نماید. بنده چه ارزش و شخصیتی در مقابل خدا دارد که خدا به او ظلم کند؟! اینکه کسی به دیگری ظلم می کند علامت این است که برای او شخصیت قائل است. انسان با کسی کینه می ورزد که برای او شخصیت قائل باشد. انسان اگر برای کسی و چیزی شخصیت قائل نباشد هیچگاه احساساتش علیه او تحریک نمی شود و نسبت به وی کینه نمی ورزد. آیا شما اگر پایتان به یک سنگ بخورد و مجروح بشود ممکن است کینه آن سنگ در دلتان راه پیدا کند و در صدد انتقام از آن برآیید؟ ابدا. یک حیوان اگر به شما لگد بزند، آیا ممکن است شما کینه او را به دل بگیرید و منتظر فرصت باشید که از او انتقام بگیرید؟! نه. چون برایش شخصیتی قائل نیستید. البته به همان اندازه که او جان دارد اندکی شخصیت دارد و ممکن است یک شلاق به او بزنید. اما اگر یک انسان همان لگدی را که مثلا اسب به شما زده بزند، یک کینه ای از او در دل شما پیدا می شود که خدا می داند. منتظرید هر طور هست انتقام خودتان را بگیرید، چون او انسان است و برایش

شخصیت قائل هستید. خدا به بندگان خودش ظلم بکند؟! اصلا بنده کی هست در مقابل خدا؟!
نسبت بنده با خدا از نظر ناچیزی و ناقابل بودن برای انتقام گرفتن (جزای عمل غیر از انتقام است) و العیاذ بالله برای ظلم و تجاوز، از نسبت یک سنگ با انسان خیلی کوچکتر است. آیا خدا عبید خودش را ظلم کند؟! نکته دیگر این است که مسئله ای در کتب ادبی مطرح است که می گویند چرا خدا می گوید ان الله لیس بظلام للعبید. «ظلام » صیغه مبالغه است، و این جمله یعنی خدا بسیار ظلم کننده نیست. پس آیا معنایش این است که کم ظلم کننده هست؟! معمولا جواب می دهند که در اینجا مقصود از ظلام، ظالم است. لیس بظلام للعبید یعنی ظالم نیست. «فعال » به معنی «فاعل» هم استعمال شده است.
ولی وجه صحیحش همان است که علامه طباطبایی دامت برکاته در تفسیر «المیزان» می فرمایند که برای خداوند ظالم بودن فرض نمی شود.
اگر خدا ظالم باشد، ظلام است و اگر ظالم نباشد [عادل است. به عبارت دیگر] خدا یا عادل است یا ظلام. یعنی خدا عادل است همانطوری که هست؛ اگر بنا بشود خدا ظالم باشد، ظلام یعنی بسیار ظلم کن است. چون اگر العیاذ بالله قانون عالم بنایش بر ظلم باشد، دیگر شامل یک فرد بالخصوص و یک کار بالخصوص نیست، شامل همه چیز است. کار خدا شامل همه چیز است؛ یا عدالت مطلق است همین طوری که هست و یا فرضا این عدالت نباشد ظلم کامل و مطلق و حد اعلای ظلم است. پس آنچه درباره خدا می توان مطرح کرد در ارتباط با نظام کلی عالم که آیا این نظام عادلانه است یا ظالمانه، این است که آیا خدا ظلام است یا عادل؟ که مقصود از عادل [بر پا دارنده] کمال عدالت است.
کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کفروا بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید العقاب وضع اینها و عادت و روش اینها از این جهت عینا مانند داب و روش آل فرعون است. همچنان که خدا آنها را به موجب گناهانی که خودشان مرتکب شدند، گرفت و اخذ کرد و در دنیا و آخرت معذب ساخت، با اینها هم چنین خواهد کرد؛ که آیه بعد تفسیر همه اینهاست: ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم. عرض کردیم تکیه این چند آیه روی اختیار بشر است. در این آیه یک اصل کلی ذکر می کند که یکی از شاهکارهای قرآن است. ما دو آیه شبیه یکدیگر در قرآن داریم که هر یک دارای نکته ای است که دیگری فاقد آن است. یکی در سوره رعد است که می فرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خدا آن اوضاع و احوالی را که در یک قومی وجود دارد هرگز عوض نمی کند مگر آنکه خود آن قوم آنچه را که مربوط به خودشان است یعنی مربوط به روح و فکر و اندیشه و اخلاق و اعمال خودشان است عوض کنند.
یعنی اگر خداوند اقوامی را به عزت می رساند و یا اقوامی را از عزت به خاک ذلت فرو می نشاند، اگر اقوامی را که پایین بودند بالا برد و اقوامی را که بالا بودند پایین آورد [به موجب آن است که آن اقوام آنچه را که مربوط به خودشان است تغییر دادند]. البته همه به دست خداست: قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء، بیدک الخیر انک علی کل شی ء قدیر (3) . همچنین در دعای افتتاح می خوانیم:
الحمد لله الذی یؤمن الخائفین، و ینجی الصالحین، و یرفع المستضعفین، و یضع المستکبرین، و یهلک ملوکا و یستخلف آخرین، و الحمد لله قاصم الجبارین، مبیر الظالمین، مدرک الهاربین (4) . همه چیز به مشیت خداست؛ عزت به هر کس بدهد خدا می دهد، ذلت به هر کس بدهد خدا می دهد، ملک را به هر کس بدهد خدا می دهد، از هر که بگیرد خدا می گیرد. اما خیال نکنید کار خدا بر اساس گزاف و گتره است، مثل آدمی که بنشیند

قرعه کشی بکند که از این بگیریم بدهیم به آن، از آن بگیریم بدهیم به این، و هیچ حکمت و قانونی در کار نباشد. همه چیز به دست خداست اما با حساب به دست خداست. کار خدا از روی حساب است. در آن آیه می گوید: عزت و ذلت فقط به دست اوست، و در این آیه می گوید: اما بدانید که ما عزت و ذلت را روی چه حساب و قانونی می دهیم. ما نگاه می کنیم به اوضاع و احوال روحی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی مردم و به هر چه که در حوزه اختیار و اعمال خود مردم است. تا وقتی که خوبند، به آنها عزت می دهیم؛ وقتی که خودشان را تغییر دادند، ما هم آنچه را که به آنها دادیم تغییر می دهیم. عزت و ذلت به دست ماست، اما روی این حساب می دهیم. اگر بی حساب باشد که خدا حکیم نیست. حساب در کار است، یعنی تابع یک جریانهای منظم و قطعی است. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا عوض نمی کند اوضاع و احوال مردمی را تا آنکه آن مردم یغیروا (این «یغیروا» استقلال مردم را می رساند) خودشان به دست خودشان اوضاع خودشان را تغییر بدهند.

این آیه اعم است، هم شامل این است که قومی از نعمت و عزت به نقمت و ذلت برسند، یا بر عکس از نقمت و ذلت به نعمت و عزت برسند. یعنی هم شامل آن جایی می شود که مردمی خوب و صالح باشند و نعمتهای الهی شامل حالشان شده باشد، بعد فاسد بشوند، خدا نعمتها را بگیرد، و هم شامل قومی می شود که فاسد باشند ولی بعد بازگشت کنند، توبه و استغفار کنند، به راه راست بیایند، خدا به آنها عزت بدهد.

آیه مورد بحث شامل یکی از این دو قسمت است و آن این است که مردمی عزت و نعمت داشته باشند، بعد فاسد بشوند و خداوند عزت و نعمت را از آنها بگیرد، به جایش نقمت و ذلت بدهد. آیه این است: ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا چنین نبوده است که نعمتی را که به قومی می دهد از آنها به گزاف و گتره بگیرد مگر آنکه آنها آنچه را که مربوط به خودشان است تغییر داده باشند. ممکن است شما بگویید پس آن آیه اول عام است و این آیه، خاص است و نیمی از محتوای آن آیه را می گوید. چرا اینطور است؟ جواب این است که در این آیه نکته ای هست که در آن آیه نیست. قرآن اگر آیات را تکرار می کند، هر جا روی حساب معینی است. در آنجا همین قدر می گوید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا عوض نمی کند وضع مردمی را مگر خودشان خودشان را عوض کنند. بلا تشبیه مثل اینکه کسی بیاید در مغازه شما و بگوید فلان سفته را امضاء کن. می گویید من امضاء نمی کنم مگر اینکه چنین باشد. بیش از این نگفته اید که نمی کنم.

اما یک وقت تعبیر لم یک مغیرا [به کار رفته است]. قرآن وقتی که می خواهد نت خدائی را بگوید که خدایی ما چنین ایجاب می کند و غیر از این محال است و این قطعی و ضروری و لا یتخلف است، با این تعبیرها می گوید. مثلا می گوید: ما کان ربک لیهلک القری بظلم و اهلها مصلحون (5) چنین نبوده و نیست ذات پروردگار تو که به مردمی به صرف اینکه منکر خدا هستند اما وضع خودشان را از نظر عدالت اصلاح کرده اند ظلم کند. یا: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا (6) که اصولیین می گویند این آیه «قبح عقاب بلا بیان» را بیان کرده است. ما هرگز چنین نبوده و نیستیم که مردمی را که به آنها اتمام حجت نشده است عذاب کنیم. یعنی خدایی ما ایجاب نمی کند و بر ضد خدایی ماست که مردمی را که به آنها اتمام حجت نشده است عذاب کنیم.

در آن آیه همین قدر گفت: ان الله لا یغیر ما بقوم. ولی اینجا می فرماید: ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم این بدان موجب است که خدا هرگز چنین نبوده و نیست (در اموری که به خدا نسبت داده می شود زمان مطرح نیست)، خدا اصلا چنین نیست، خدایی خدا چنین ایجاب نمی کند که نعمتی را از مردمی سلب کند پیش از آنکه آن مردم خودشان، خودشان را عوض کرده باشند.

در این آیات تامل کنید. ببینید در دنیا کتابی را می توان پیدا کرد مانند قرآن که متکی بر حقایق عالم باشد؟ افسوس که ما مسلمانها امروز درست بر ضد آنچه قرآن هست فکر می کنیم. خیال می کنیم که کار خدا و کار عالم که خدا آن را ساخته است بر اساس همین اوهام و خیالاتی است که خودمان درست کرده ایم. مثلا انتسابها. می گوییم بالاخره هر چه هست اسممان مسلمان که هست. ما که شیعه هستیم اسممان در رعایای علی بن ابی طالب هست. خیال می کنیم که صحبت اسم و اسم نویسی است که اگر کسی اسمش مسلمان شد دیگر خدا یک لطف خاصی نسبت به او دارد. در حالی که قرآن می گوید اصلا سنت و قانون ما این است که محال است مردمی فاسد باشند و نعمت و لطف و رحمت الهی به آنها برسد، و محال است مردمی خودشان، خودشان را اصلاح کنند و خداوند فیض خودش را به آنها نرساند، حالا یا دنیوی یا اخروی. کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک (7)

لااقل بعضی از مردم این مقدار صالح هستند که در دنیا خداوند به آنها عزت بدهد گو اینکه از نظر اخروی معذب خواهند بود. ولی حساب این است که قرنهاست ما مسلمین این مسئله را که قرآن متکی بر حقایق است نه بر تخیلات و اوهام و انتسابات ظاهری [فراموش کرده ایم]. مسلمان قرآن یعنی مسلمان واقعی، اسلم وجهه لله تسلیم خدا بودن، دارای اخلاق و عمل اسلامی بودن، اجتماع او اجتماع اسلامی بودن، نه فقط شعارها شعار اسلامی باشد. شعار البته اثر دارد اما اثر شعار غیر از این است که انسان واقعا مسلمان باشد. شیعه بودن یک حقیقت و یک واقعیت است یعنی شیعه آنوقت شیعه است که وقتی او را در مقابل یک سنی بگذارند، فکرش از او بهتر باشد، تصورش درباره خدا و قیامت از او بالاتر و برتر باشد، خدا را بهتر بشناسد، به راهنمایی ائمه اش اخلاق اسلامی و انسانیش از او بهتر باشد، عملش از او بهتر باشد و خلاصه همه چیزش از او بهتر باشد. یعنی نمونه ای از علی بن ابی طالب باشد.

شخصی آمد خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام. یک لبخندی زد، عرض کرد یا امیر المؤمنین! انی احبک من ترا دوست دارم. فرمود: و لکنی ابغضک اما من ترا دشمن دارم. نفرمود دروغ می گویی، چون راست می گفت، دوست هم داشت. گفت: چرا؟

فرمود: برای فلان کارت. فلان کس احتیاج داشت به تعلیم قرآن و بر تو واجب بود که آن را به او یاد بدهی، از او پول گرفتی.

بنابراین هیچ منافاتی نیست که ما علی را دوست داشته باشیم اما عمل ما طوری باشد که علی ما را دشمن داشته باشد. امام صادق (ع) فرمود: کونوا لنا زینا، و لا تکونوا علینا شینا شما شیعیان اسباب افتخار ما ائمه باشید، زیور ما باشید، مایه ننگ و عار و خجلت و شرمندگی ما نباشید. یعنی طوری باشید که در میان سایر مسلمانان نمونه هایی از تقوا و پاکی و درستی باشید. فرمود: طوری باشید که وقتی مردم شما را می بینند بگویند رحم الله جعفرا خدا بیامرزد امام جعفر صادق علیه السلام را، چه شیعیان خوبی درست کرده. و لا تکونوا علینا شینا مایه ننگ و عار ما نباشید. شما وقتی که اخلاقتان، بازارتان، روحیه و کردارتان بر خلاف اسلام است، اسباب خجلت و شرمندگی و سرافکندگی ما خواهید بود. دیگر از این بهتر [می توان گفت؟!] آن، بیان قرآن؛ آن، سخنان پیغمبر که قبلا برایتان عرض کردم، این هم سخنان امام جعفر صادق (ع). از این بالاتر چه می شود گفت؟! ولی مگر ممکن است ما از خر شیطان بیائیم پایین؟! می گوییم فقط ما مورد عنایت خدا هستیم و برای ما همان انتساب نام ائمه کافی است، چیز دیگر نمی خواهیم. خدا هم بهشت را آماده کرده برای ما چهار تا قالتاق! بعد میگوییم پس چرا ما مسلمانها اینقدر بدبخت و بیچاره ایم؟ جوابش را قرآن داده. ملتی که افسرش برود در

اسرائیل تربیت ببیند و بعد برود در اوگاندا کودتا راه بیندازد، آیا انتظار دارید روی سعادت ببیند؟! ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم. همه اینها یک ریشه هایی دارد. ریشه هایی از فساد در میان ما مسلمین وجود دارد، اینها شاخه هایی است که از آن ریشه ها بیرون آمده. حالا کی ما بیدار شویم، کی متوجه بشویم، کی توبه بکنیم به درگاه الهی و خودمان را اصلاح کنیم، و کی خودمان را تطبیق کنیم با آیات قرآن، نمی دانم. شاید همین مقدار توجهات و تنبهاتی که پیدا کرده ایم طلیعه ای است برای اینکه ان شاء الله تعالی خودمان را اصلاح کنیم و مسلمان واقعی باشیم.

پی نوشت ها :

1- سوره کهف، آیه 29.

2- سوره انسان، آیه 3.

3- سوره آل عمران، آیه 26.

4- [ترجمه: سپاس خدائی راست که خائفان را امان، و صالحان را نجات می بخشد، و مستضعفان را بلند مرتبه، و مستکبران را خوار می گرداند، و پادشاهانی را هلاک ساخته و دیگران را به جای آنان می نشاند، و سپاس خدای را که شکننده جباران، و نابود کننده ظالمان، و دریابنده فراریان (از درگاه خود) است].

5- سوره هود، آیه 117.

6- سوره اسراء، آیه 15.

7- سوره اسراء، آیه 20. [و ما به هر دو فرقه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود مدد خواهیم داد].